



c

4121056

161

Takfiru'l-mukaffirin.
(Controversy).

pe
/

Lucknow
28/7/27.
W.I.

اعوذ بالله العلي العظيم من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي

الْقُرْبَىٰ ۚ وَرَبُّكَ الْوَاحِدُ ۚ صَاحِبُ كَرِيمٍ ۚ كَرِيمٌ ۚ مَوْجِبُ سُبْحَانَكَ كَاطِمٌ

مَتْنِ بَرِّفِطْرٍ لِقَةِ وَالذُّخْرِ بِازْجَادِهِ اعْتَدَالِ سَبْرٍ وَنَبَاهِدِهِ

بِعُقُوقِ بَدْرِ سِرِّ وَخَمْتِهِ خُورِ اَوْ رِيَادِيهِ اِرْتِبَابِ اِنْدَاخْتِ سَتْفَايِ

وَرَحْمَتِي بَلْفَقِيمِ شِعْبَانِ لَسِبِ خَلْفَاءُ ثَلَاثَةِ وَا مِ الْمُؤْمِنِينَ عَالِيَةٍ و

نُظْرَايِ شَانِ كَيْدِ مَتِ وَفَضْلَايِ وَبِنَلِي وَرَامِ بُوْرِ عَمَّاوَسِ لِمِ كَعْمَلِ

اللَّهُ

الله نوراً فقال له من نور محمد وعلما و اعلام بخا جواب
 دور از صواب متضمن اثبات کفر سابقین اصحاب عهد و شد
 تمام نوشته و استدلال و استنباط و بران بروایات و اخبار و کتب
 مذکور و در اقوال مصنوعه اهل مذهب خویش نموده از انحال الترام
 و افهام شیعیان روایات و اقوال خودشان که صدق استنباط
 انصیب بدینده میباشد و همی در اردو قلم و درت تحریر جواب
 بنمود لکن از جمله طرافت بر رعینیه و خرابی مع انج الهامات
 لا رسیه اینست که فضلالی مذکورین در افادات خود اگر چه
 لبطا تکفیه شیعیان نمودند لکن باطن تکفیه خلفاء و راهبین
 و بعضی از اولاد را شدات نمودند و هم لا یستعرون
 و مقتضای انکه می بر زبان جاری لایعن شعور بگو خود بنا بر

تقریباً صحاب اعتراف کرده اند و هم لا یعلمون و چون
 انکشاف این سر مکتوم محتاج بتوضیح و تبیین بود لازم
 شد بزیر قلم صدق رتم را در مضامین بیان آن کجولان آوردن
 مناسبت نمود و الا ضرورت تحریری در این خصوص کما شرفا الیه
 انفا ینود **فقول قال الجماعة** کذب صحابه خصوصاً عاتق
 صدیقه رضی الله عنها و قوف او در شیخین حلال دانند در ^{اعت}
 تلقیه او لازم آید چه چاکه افضل طاعان دانسته با چرا که احادیث
 کثیره از آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم در ایما مجتنب صحابه
 مشیخین را و تلقیه سبغضین آنها وارد شد که محققین علمائی
 اهل سنت نیز در تلقیه سبغضین شیخین تصریح نموده اند و در برات
 عاریت صدیقه مهندسه آیات قرآن مجید بازل شده و اجماع

اهل سنت

اهل سنت بر آن است که قذف عاریت کفر است چرا که
 مخالف نفس و طبعی است که در برات نزول یافته و
 نزد فرود واقع و شیوه عقیده قذف عاریت و سب ^{خواب}
 ایشان از جمله افضل طلاعات است و نیزه کار حلال است
 سخن موجب کبر است چنانچه در کتب فقهیه مفسر است

نقول فی دفع الشناعة بر صاحبان عقل و الهام
 و بار کاجدل اعتنا مخفی و مستور نیست که بالتفاه و تقسیر
 قذف و افک و محرم است و افسر او اتهام نسبت با حد
 از احادیث و ناس جایزه و روایت کایا من کانت ولو
 ممن بینه او بغير مرطله الشيطان و نزو شیعیان
 کسب قذف و افک ام المؤمنین عاریت را حلال دانند

مرتد و کافر است پس سنا و آن بسواش ان کذب صریح و بیعتا

فصیح است الالفة الله علی الکاذبین و برات

ساحت شیعیان ازین افسر او بیعتا با معتزات کایرای

ابلیس ثابت و متحقق است زراحمی و هم شریفی در لو اقص

الرواقص گفته و ما نقله حسن الشیرازی فی رساله

الموسومه بالاحکام الدینیه التي هی اضمون

الزنجانی و لا یشتمل علی ما فی طایل و صارت

مضکره بین علماء الرافضه من اعتقادهم حلول الله

فی شاه اسمعیل و غیره و التناسخ و استحلال الخمر

و نول شاه طماست باخته لا اعتقادهم له و قد

عالیه لا حقیقه لها و هی مفریات علیهم و بیها

قد الو

قد لوالسائهم علينا و تحملت علماء عصرنا منها لم
 الجاهل اذا تصدى للتأليف فضع نفسه وضيع من
 من العرايين في زماننا هذا من عرف جملا من

النحو والعرف يصير مولفا ولا يطلع لو حامة عافيته
 فالذراع يعرف بنقصان ذراع يوم حصاده الخ

ازين عبارت يكمال وضع ظاهر است كه البته است كه نسبت
 قدر عالیه لطرف شعبا رده انداز مفریات
 است و در حقیقت اثری از ان نسبت و نیز در منصفین اهل سنت

نیز این نسبت کردن ایشان موجب تمایز گردیده
 و سببه این را نسبت شعبا سینه جا اهل و عاقل است که خود را
 قضیت میکنند و در افعال بسیار و العجب العجیب

که علمای فحول سینه کجاست پهنه پنهان واقرا اقدام نماید
و محمود دروغ گویم بر رو تو تفاهد صیا و حجاب از رخ برداشته
دروغ گویند کویا اختیار ساخته از شوخ چشمی هم پوش از عیوب خود کفو

اند عیب خود را بر دیگران میسندند **فقول فحاطین بهم** و افضیحا
کاشیده قافله ام المومنین بوده اند از شما بوده اند یا از ما

قال الله تعالی و الذین جاءوا بالافک عصبه منکم

و از آنجمله است سطح به خاله خاله اول که هم مهاجر بود و هم پدری
و لهذا صدیق شمار بنیت قرابت یا بر عیایت قرابت بنیتیت

قطع بر هم انداخته نموده اتفاق او را موقوف فرموده بودند تا

اینکه بنا بر تقریبات امه الهنت حق تعالی کریم و لایا تکل

اولوا الفضل الا یترازل فرموده کما فی الوار السنزلی

للبیضاوی

للبيضاوى والهدارك للنسفي والعبارة لا خير
 في ابي بكر الصديق حين حلف ان لا يفتق على
 سطح ابن خالته لحوضر في عاليته وكان مسكينا
 يدري ما مهاجر وطاؤها البشي على ابي بكر قال بل احب ان
 يعفر الله لي وروا الى سطح نفقة و چون قادت بدري
 از حد قوت بد رفته مغفور گشته بلكد باعث مغفوت بخر خاله
 خود گردیده پس اتمام قوت بر دیگران کردن خود را در زمره
 کاذبین داخل نمودن است هر گاه این را دانستی پس بداند
 لعن بر سخن لعون صحابی با و خواهد بدر همی بگشت نشین بنویس با
 هدایت فرموده چنانچه در حدیث متواتر متفق علیه
 بین اهل اسلام وارد شده که جناب رسالت ما ب مرض

در از جمله صحابه نبی است
 صحابی که از جمله کاتبان بود که از آن
 حضرت عمارت نموده بود و در حدیث
 در مجمع البحار که از کاتبان است
 و در حدیث صحابه اهل بیت
 اصل الاغاک استی بر آنست

الوفاة فزوده جهر واجيشن اسامه لعن الله من تخلف
 عنها وشكى نيت را الله خلفا ثلثه از متخلفين جشش بودند
 بر سائده تبا سي و سپر و آنحضرت بمفاو كرم و كلم في رسول الله
 اسو لا حسنة لعن بر خلفاء متخلفين نماينه جلوته بود لعن
 و سلام و خارج از دايره اسلام تواننده بود و نيز بتقريب آخر معلوم
 كه بيشتم نصاب را بچه علماء اهل سنت بيان کرده اند شامل است
 تحقيه و از راه و نقص احكام محمد طاهر كراتي در مجمع البحار گفته
 السبب شتم و در ماده شتم گفته شتم على اين آدم الشتم و صف
 الرجل بما فيه از راه و نقص سيما فيما يتعلق بالنسب انتهى
 مطلقا كه شامل لوم و لعن يا در بيان صحابه كذا و خلفاء
 راشدين و مهاجرين و انصار و تابعين عالي مقدر را احمد كوشاني

علم
 نسخ انوار صبه عبد الغني و كتاب تخلف نور
 و بعد در نيت الكار خست مودع
 خبر از جنش با در ملك نشانه كلى است حال الله
 و از ويل بقدوم ربع ان عبارت بود
 اخلاف الشا و رفته از قتل و
 جنش با در لعن و لعن تخلف عنه
 فقال قوم علينا استنسال ارس
 و اسامه قد نيت في النبي و قال قوم
 استنذ من انتم انتهى
 بلفظ ما اردوا فقد
 به اسم و لعن

و ذالغ بود و این سنت سینه یا بدعت حسنه رسم قدیم دودین
 و برین این بود جناب در شکوه شریف کورست که روزی
 حلیقه ثانی کفیه حضرت رسالت با شروع در خواندن توره
 نمود و رنگ در مبارک آنحضرت متغیر گردید فقال ابو بکر تکلمتک
 التواکل اما تری ما یوجه رسول الله فنظر عمر الخاری رسول الله
 اعوذ بالله من غضب الله ورسوله ورضیا بالله ربنا
 و بالاسلام دینا و محمد نبیا نبیین روایت شیخ صدیق
 که نبایر تصدیق لقب خود خطاب با عتاب این خطاب نموده است
 سیاق اقدام فرموده حضرت مطہیان در حق این شاه فتوحی جاری
 خواهند نمود ایضا در تاریخ الخلفاء مذکور است ان شرح این
 عساکر عن المقدم قال استب عقیل بن اسیطال و ابو بکر

وكان الوكيل سببا باختره تخرج من قراية عقل عن النبي
 فاعرض عنه وشكاه الى النبي الخ وايضا ذكره العمال وتاريخ
 طبرستان كذا سماه عمر راننده الوكيل فرساده وكفت از وادن
 طلبت كه رجوع كم والضاير عمر لفتند كه از الوكيل رجوع ساراهي
 نشود پس بدعاي تبديل ساراه تا ميرود من از وماره عمر آندند
 الوكيل و اين بنوام رسانند الوكيل به حبت و ريش عمر كفت وكفت
 كفتك انك وعدتلك بان الخطا ليس عمر بيرون آند و مردم كفت
 امضوا الخاتمة امهاتكم حال القيت من يسلم اليوم من ^{خليفة}
 رسول الله اذ من جرفطع لظرا اذ دست دراز از الوكيل نسبت عمر
 ظاهر مشود كه خليفة ثاني مسوي سببا اصحاب ليهنوه مفعول و فاعل
 كفته انه وايضا في كثر العمال قال عباس بن عبد ^{المطلب}

مخاطبا

فخطباً بعين الخطاب اعضاك الله بظلمك يعني ثلثه
 هذا تراخيه كانه مادرت را پس اين سب صريح و شتم فصيح
 از حضرت عباس عم جناب رسول نبيت بخليفه ثانی واقع گردید
 و وقوع چنین سب و خطبات آن جناب باين الخطاب مع کونه
 فقط اعلي نظام مفرس کالذی اب خالی از استغراب و استعجاب
 نبيت و همين طريق است آنچه در احاديث صحاح ايشان در باب
 سارعه عباس و حضرت ابراهيم بن عليه السلام در حضور من مقدمه
 و ذکر غير مذکور است که برگاه ايشان پیش عمر بر ريفه مناجم آمدند
 عباس چون گفت اقص بيني وبين هذا الطالوت فاستبأ
 و در اين روايت تصریح بوقوع سب فيما بين عم الرسول و ائمه
 الرسول و زوج البتول واقع گردیده پس معلوم شد که حضرات

منفيان در باره ایشان فتور خوانند و اولغوز بالمدن تلك
 الهفوات كبرت كلمة تخرج من افواههم ان يقولون الا كذبا
 و سب کردن جنبه ثالث بالخير و در كتب معتبره سنين مذکور
 است ابن عبد البر که از اکابر و اعظم ایشان است در استيعاب و شرح
 نعيمان گفته قال الربيع و حدثني عمي مصوب بن عبد الله عن
 جدي عبد الله بن مصوب قال كان خمرته بن نوفل بن وهب
 الزعري شيخا كبيرا عمي بالمدينة و كان قد بلغ مائة و خمس
 عشرة سنة فقام ليوما في المسجد يريد ان يبول فصلاح
 به الناس فأتاه نعيمان بن عمرو بن رفاعه بن الحرث بن سواد
 البخاري ففتح به ناحية من المسجد ثم قال احبس فتركه
 يبول فبال و صلاح به الناس فلما فرغ قال من جاءني

و حکم

وحكيم هذا الموضع قالوا النعمان بن عمرو قال فعل الله به
 وفعل امان والله على ان طفرت به ان اضرب بعصاي
 هذه قرية تبلغ منه ما بلغت فمكث ما شاء الله حتى
 لسي ذلك محزته ثم اتا ابو ما و عثمان قايم ليصلي في ناحية
 المسجد وكان عثمان اذا صلى لا يلتفت فقال هلك
 في نعمان قال نعم ابن هود لني عليه فاتي به حتى اوقفه على
 عثمان فقال دونك فاهو فجمع محزته يد يد بعصا لا
 وضرب عثمان فشره فصيل له انما ضربت اير المؤمنين عثمان
 فسموت بذلك بنوز هرة باجمعتوا في ذلك فقال عثمان
 دعوا النعمان لعن الله نعمان فقد شددت انا انتي
 ازين عبارت لعن ارون عثمان بن نعمان كه صحابي بدرى ليو

خوبی ثابت و مستحق است و ایضا حضرت ام الصبیان مادر
 نامهربان مومنان بزبان صدق بیان در شان خلافت
 نشان جامع القوان محرق القوان فرموده اقتلوا العتلا
 قتل الله لعنلا و در روضه الاحیاء آورده که عایشه در شان

عثمان میگفت که لعن الله لعنلا قتل الله لعنلا و غیر
 در روایات متعدد کتب سنی آمده که او میگفت اقتلوا لعنلا

فقد کفر حتی قتل عبید بن العاص و هو ابن ام کلثوم

احوال عایشه **شعر** فمناک البدهه و منک العیر

و منک الریاح و منک المطر و انت امرت بقتل الامام

و قلت لنا انه قد کفر فیهنا اطفناک فی قتله فقاتله

عندنا من امر **شعر** و این کلام صدق نظام لیس صریح است

در این

در لغت و سایر و ثنائیه بالافتاد و باره خبا خلافت باب
 چه لغت در لغت بمعنی لغت رند و پیر جمیع آمده و هم نام بود
 دیرانی و نیز نام مردی مصری الحیاتی قال جامع جامع
 الاصول فی نهایة اللغة فی مقصد عثمان لا
 يمنعك مكان ابن سلام ان تسب لغت و كان
 عثمان لسيونه لغتاً تشبها برجل من ^{مصر} كان
 طويل اللحية اسمه نعتل وقيل النعتل الشيخ الا ^{جمعي}
 وذكر الضياء و منه حديث عائشة اقلوا النعتلا
 قتل الله نعتلا لغتي عثمان هذا و كان منها
 لما غاصبه و ذهب الى مكة و قال الفير و ابادي
 ان النعتل كجعفر الزكري من الضياء و الشيخ الا ^{جمعي}

مصر

و یهودی کان بالمدینه و رجل الحیالی کان لیشیه

عثمان انتهى ل حضرت سنیان ^{کتفتم} سب عثمان

عاق و در مومنان کشته اند و ما زمره سادات شیعیان

ماوه با طاعت آن جده فاسد کرم میباشم و زمان

ما در نامه بار بار با وصف نامه ربانی او شان تا فرمائی نمکنم

و ایضا حال المومنین برین القاسطین لست و حرج

بالتس لول و روح سول خود را از حرم حرام اسلام خارج

و در حیطه کفر و ضلال و الح ساخته و این امر است

طشت از یام افاده و این سنت سینه معاویه باغبیه طلایه

مستمر تا من خلافت عمر بن عبدالعزیز بوده که با لامنا بر

سب می نمودند و آن کجده شیاع رسیده جای که این ابی الحدید

عزیز

معتزلی از شرح خود ابو عثمان جا حفظ نقل کرده که معاویه
 در آخر خطبه جمعه میگفت اللهم ان ابائنا اجدوا
 دينك وصد عمر سبيلك فالعنة لعنا وسلا و
 عند عبد يا ايها ودر مستطرف در باب ثانی آورده که
 معاویه لعقيل بن ابي طالب گفت که علی از تو قطع رحم
 کرد و من صلواتم بر تو نمودم و راهی نمی شوم از تو کالا
 ان تلعنه علی المنبر فقال افعل فصدنا لندیم قال
 بعد ان حمد الله وانشى عليه و صلى على النبي ايها
 الناس قد امرني ان العن على ابن ابي طالب معاوية
 بن ابي سفيان فالعنة ثم نزل و ابن روايت
 صحیح است در امر کردن آن باعی طاعنی عقيل بن ابي طالب

وخليفة بحق بالفاق برفقة خود مستحق ان لو بود هم نفس
 بر لوم عقيل است برا و فاعيت و ايا اولى الا بصار و
 نيز در كتاب نون نون و باب ثامن و عشرين طام
 قدم معاوية المدينة مع المنيبر و قال من على
 فقا اليه الحسن بن محمد الله و انتي عليه ثم قل ان
 الله عز وجل له سعت بعنا الا جعل له عدو ان
 المحرمين فاما ابن علي و انت ابن صخر و امك هند
 و ام فاطمة و جدك تميميه و جدك خديجة
 فلعن الله اولى حساب و حملنا ذكرا و اعطينا
 كورا و اشدنا لفاقا و صلاح اهل المسجد اين اين
 و قطع معاوية خطبة و دخل منزله و اين ماجه در سنن
 خود

11
خود روایت کرده با سناوه عن سعد بن ابی وقاص
قال قدم معاوية في بعض حججته فدخل عليه سعد فذكر
واعلياً فقال منه ففضب سعد وقال يقول هذا الرجل
سمعت رسول الله يقول من كنت مولاه فعلي

مولاه وسمعت يقول أنت مني بمنزلة هرون من
موسى إلا أن لا بنى لعدي وسمعت يقول لا عظيم
التراب اليوم رحل يحيى الله ورسوله انتهى ودر صحيح
از عامر بن ابی وقاص آورده قال امر معاوية ابن ابی سفیان
سعداً فقال ما يمنعك ان تسب ابا تراب فقال اما ما
ذكرت ثلاثاً فالله رسول الله فابن سبه لان يكون
لي واحدة منهن احيى من حمر النعم الحديث واز جمله

اصحاب مغیره بن شعبه صاحب کتاب التیاج بوده عالم در سنند
 یاسناد خود آورده ان الغیرة بن شعبه صاحب کتاب التیاج
 ابیطالب مقام البدرین از قم فعال یا مغیره الم
 تعلم ان رسول الله فی عن سبل السموات فلیس علینا
 وقرانات ودر کتاب مستقیم مقصدی است
 که چون خلق از حاکم صفتین مراجعت نمودند حضرت امیرالمؤمنین
 پیوسته بر روس نماز زبان بلون صاویبه و عمر و عاص و الو
 لاء عور سلمی و حبیب بن سلمه فهد و ضحاک بن قیس و ولید
 ابن عقبه و ابو موسی اشعری یک دند و چون ابن خرمسجم
 بمواویه شد امر کرد که با میرالمؤمنین علی و حسن بن حسین و این
 عباس لعنت کنند و در وقت الصفا آورده در ماجرای

کلم

حکیم چون عمر و عاص از منبر نبر آمد ابو موسی عمر و را در شام
 داده گفت خدا تر التوفیق تم که عذر کرد و دستان کفستی
 و عصیان و زینیر که با چنین مقرر کرده بودیم و اما مثلک
 مثل الحلیات تحمل علیه باجت او تتر که باجت عمر و گفت
 تو خلافت میگوی و اما مثلک مثل الحمار حمل اسفارا
 و چون استعجاب و سباب الصحاب یا بعد از باجت مزید سباب
 اقتضای زمین مقدر اقر بصواب نمود و لا ینتک مثل
 خبیر و من لا یلقیه السیر لا یلقیه اللشیر و العاقل یلقیه
 الاشارة و الجاهل لا یجدیه الف عبارة خلاصة الله
 یفتیان لصفقت نشان دایره لعن و تنقیه را انجان وسیع
 ساخته اند که سعی شکرشان خلفا عالم قدر و صحابه کبار
 و تابعین صفار و ام المؤمنین و خال المسلمین عملی محاط محیط

ان دایره کبیره گردیده اند و خودشان گویا مرز آن گشته اند

قالت الجماعة قال رسول الله اذا ظهرت الفتن

او قال لبيع وسب اصحابي فليظهر العالم علمه فمن لم

يفعل ذلك فعليه لعنة الله والملائكة والناس

اجمعين لا يقبل الله له صفا ولا عدا اخره الخ طيب

البغدادی **نقول** **لشاعة** این روایت در ما بعد ان ^{ماخوذ}

و منقول است از صواعق محرقة و صدوق است و سوره من الحجر

ما اولاً در اینجا مذکور جواب اجمالی که در قلم و قلم سبب

اینچنین روایات بالتمام کافی و وافی باشد می پردازیم

و ثانیاً عنان بیان بوجود تفصیلی بعد نقل روایات

مقطوعه جدا گانه متعطف می سازیم **اما** جواب اجمالی

علی الوجوه الکلی الی نیت که جماعه متشکله متشکله این روایات

در موصف استدلال نوندا این استدلال ظاهر الا حلال است چه
 همچنین روایات نه ارتسم اوله الزامیت و نه اراد و تحقیقه
 زیرا که الزام و انجام جهام بروایات خودشان که ترد حصول
 مجبول و غیر مقبول است صورت امکان ندارد وجه الزام ممکن است
 میشود نه تغییر مسلمات مستور و دلیل تحقیقی هم نمیتواند شد چه
 فرع تصدیق است و تصدیق این اخبار بنا بر نزد مستدلین
 مستند مکتب نیست زیرا که آن محسب منعم شان مکتب
 است پس بطریق قیاس استثنای میگویم لو کانت تلك
 الروایات عند أهل السنة صحیحه غیر ما اوله لكان تکفیر
 الصحابة السابقین صحیحاً اللهم ليس بصحيح عندهم نتیج ان
 تلك الروایات عندهم ليست صحیحه غیر ما اوله و غیر ظاهر است
 و تکفیر سابقین صحابه مسلم تکفیر صحابه سابقین است

پس این روایات و ابیات تمام بر تفسیر صحابه است فهی فی
الحقیقة و تحقیق لنا علینا و مجال التناویل و یحیح
و لکل وجهه فهو مولها بالجد اگر این اخبار را و اجمل
 دانند اللهم این گویند این میدان بیاید در میدان لوان
 و شروع کنند بگویند و تفسیر صحابه سابقین صحابه خصوصاً مساویه
 طائفة باعدیه که بعدت رسالت رالنبت بن رسول و خلیفه یحیی
 بالذات فریقین در یکانند رسول و سید شباب اهل الجنة
 جاری ساخته بالا رنما بر بیان قیام و اقدام نموده لکن چون
 حضرات کسان مردان میدان نیستند ازین مضامین میزنند
 و روایات خود را مژوک العمل بسیارند و هر چه مژوک العمل
 چگونه دلیل تحقیقی تصدیق تواند بود و بتوسیر و بگزینیم
 در اخبار یک از کتب خود آورده اند و ان شریح ایشان

منظمن

شظمن تکفیر ساین اصحاب است آیا مراد از لفظ صحابه
 اصحاب مقبولین اصحاب انبیاء عام از آنها و از مرتدین و مردودین
 و منافقین علی الاطلاق اولاد و اولاد آنها علی المطلق باقی
 مانند کلام در ابتدا مراد مقبولین ما هستند یا مقبولین شما این
 خود ظاهر است که مقبولین یا مقبولین شما هم اند پس قطعا مراد
 بودن باشد اما مقبولین شما فقط مردود و مرتد و منافقین
 اراده آنها شکوک است پس شکوک را ترک سازند و دست از
 و امن مقبولین بالذاتفاق بر ندارند و چون این کلام در این
 مقام است ظاهر است تطویل بعید از تحقیق است آئیده ما هم و شما
 و احتمال ثانی باطل زیرا که بر این تقدیر اصحابی شامل اصحاب
 اصحابی خواهد بود و از آنجا که حدیث بنوی میجاء در جای
 من استی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب صحابی

فقال انك لا تدري ما احد لعبدك مما قول حقا قال
 العبد الصالح وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني
 كنت انت الرقيب عليهم فيقال ان هؤلاء لم يردوا
 مرتين على اعقابهم منذ فارقتهم كور صحاح مسطورا
 ثابت وبمرتين سب كفسا بين ثبوتك مناد وشرح
 جامع صوغ كفة قيل هم اهل الردة بدليل رواية صحاحها
 وقيل اهل الكفار والبدع والظلمة المرفون في الجور
 طمس الحق وقيل المنافقون وقال القاضى هم صنقان
 المرتدون عدا لا سقامة والعمل الصالح والمرتدون
 عن الدين انتهى فقال المرتدين عن الدين كمال الردود
 الملعونين على لسان النبي الامين كالمخلصين عن النبي
 وان كانوا من قرشي فكيف يكون لغم سببا لغير
 السابى

السابین مالک در موطا آورده قال من البني لبشدا
 احد فقال هؤلاء اشهد عليهم فقال ابو بكر لعبد السنا بانحوام
 يا رسول الله سلمنا كما اسلموا وجاهدنا كما جاهدوا
 فقال لي ولكن لا ادري ما تحذرون لعدي فبكي ابو بكر
 ثم بكى ثم قال وانا لكابونك لعديك اما جواب تقصدي
 بواسطه يوتي است که روايت از صواعق محرقة آورده اصل صحيح
 ان همان است که در كتب حاويت ماوروشده وهي هذه
 قال رسول الله اذا طرت البع في امي فليظن العالم
 علمه ومن لم يفعل فعليه لعنة الله وقوه موهونه محموله
 اصحابي در اين روايت اصلا نذكورت واثرا و اضعين سنه
 بنا بر خبر حوله اصحاب از جانب خود اضا و نموده اند و در حقيقت

کلام حضرت خیر انام نیست اگر گویند از کجا که انفقوه محمول است و ما
 آنرا داخل نموده ایم چرا نباشد که در اصل آن خود در حدیث
 بودن و شملنا برید خواهر صحابه آنرا محذوف و ساقط ساخته
 اید گویم و عموما مقرون است به بنیه مقبوله و مشهوره کثیره اول
 اندر و ابیاتیکه بار رسیده از اهل بیت رسالت رسیده و اهل
 البیت البریاء فی البیت و روایت شما از اعتبار و قول
 اعتبار اگر چه بار و بار غار باشند ساقط از باب اعتبار حاکم
 از روی مقبول است دوم آنکه منطوق و مفهومی روایت کتبت
 با ولایت وارد بر وجه الطار علم در وقت ظهور بدعت و
 حجت کتمان آن مطلقا این بدعت کانت و آن فاسد است
 باجماع ملت و آیه کنا الله ان الذین ینتمون منا انزلنا
 من البینات من بعد ما بیننا للناس و لکن
 ینعم الله و ینعم الله عنون بخلاف روایت اهل حلال

کم

که در خلافت اطلاق آیه کریمه دلالت بر اختصاص بسبب کتاب دارد و آن
 تخصیص بلا تخصیص و ترجیح بلا ترجیح است و سیاحتی که تفصیله پس از
 حدیث ما و ائمه کتبات الله فی خبرها و ما خالفه فدعوه و
 اضربوه عرضی الحالیست که با اول صحیح و ثبت ثبانی فاسد
 و غیر صحیح سوم آنکه روایت شما یا شما یا پوشیده و مخفی از اهل
 بودن یا معلوم ایشان احتمال اول اولاً قرینه قویه بر موضوع
 بودن آنست و ثانیاً بعد از عقل و دور از قیاس است که مخالف
 جاهل باین باشند و تاخرین ایشان عالم باین حالانند در عهد
 صحابه و تابعین و اصحاب عشا و با را اجتهاد خصلی کرم بوده و
 مجتهدین بسیار و مجتهدات بی شمار در کوفه و بازر و علی التمام
 پس چرا علمای سنی در از قومه ما ضمه کرده اند و شتم بکنند و لطم
 و جرح و قتل کرده اند و اصحاب ائمه کتبات الله کما فی الحدیث

تنبیه و اعلام تو بودند تا اینکه نوبت با اینجا رسید که
 چون کلاب خوانی دیدند که از نزدوران مال یعنی دریا
 و نوری الاذناب بر تجارت ناچار برای تنبیه آن مجتهد
 کبیره و منع او از آن معصیت کبیره برخاستند و فریاد
 عو عو سر راه آن عوطی طنبیه ساختند چون حدیث کلاب
 بگوش حق نیوسن ایشان رسید خبر صدق اشرف حضرت خیر
 ایالت آن تگوییها حیرت خاطر عدالت با اثر ایشان رسید
 چون عالی ارا افضاف بنودند عزمیت مراجعت از آن
 سفر لغاوت اثر نمودند لکن مفتیان در ایشان
 بی دینان که حاضر حضور بودند جمعی را از ایشان
 تکلیف تحمل شهادت با این معنی دادند که آن آگهی مسکن بکان

بجواب الادبیه
 کتاب اوزاع و الودی
 و منزل من بکده و البصره و الودی
 زینت فیه عاقل الاطراف
 البصره و فقه اهل کربلا
 مجمع الجری

نبودن جواب بنوده آخر کلام را جهاد و مجتهدین مقتضی تقدیم
 شهادت علی النقی بر شهادت علی الاثنات گردید و ترجم
 گوایدوی الاونایب گوایدو این کلاب فریادت عجب
 عجاب است که محارب سب کتمان علم و مایه حق ساختن حق خود
 را مورد لعن حق ساختند و همچنین در حرب صفین هیچ کسی از
 صحابه جعفرین با ظهار علم خود نبردخت و کلمه معاویه
 بفرمان معاویه یا عیبه طاعیه صدای عمو را بلند ساخت
 و با وصف آنکه بالارضا بر باعلان تمام سادات صحابه
 بامر آن مرتاب شیوع یافت احدی روایت مذکوره را بیاورد
 سایر بیان نه نموده فاعتبروا یا اولی الابصار خلاصه
 کلام آنکه از آیه سابقه و روایات مذکوره این خود ظاهر
 گشت که کاین ملعونین و لاعین ایشان حق تعالی و ملائکه
 موافقین بود

مقرنین بودند و آنکه لکن مقام استقامت و استقامت از نفسیان
 کبار نیست که مراد از لا عینین در قول او سبحانه و یلعنهم
 الا عنون کدام وقتند که حق تعالی آنها را در مقام
 مدح ذکر فرموده و لعن آنها را قرین لعن خود و لعن ملائکه کفر
 بسیار ازین نعمت محروم اند فانه السائلون و الصائمون
 صم بکم محمی و هم لا یرحبون بکم بحاله مراد از انما هم محمی
 المتخلفون باخلاق الله و المهادیون بااداب الله و

الا عنون علی اعداء الله چهارم آنکه اصناف فقره موضوعه
 و سایر صحابی در روایت سینه کلام منجز نظام حضرت سید الانام
 را محتمل النظام ساخته زیرا که کلمه ربه احتمال دارد یکی آنکه
 بصیغه ماضی معلوم یا ورجحان آن معلوم است دوم آنکه بصیغه

مجهول است چنانچه مجامع را بر عموم است و احتمال اول اگر چه
 منافی مطلوب عقیدت است چه سبب اصحاب از آن ظاهر
 و اظهار علم عالم بر اربع اصحاب از آن واضح و اذاجاء

الاحتمال بطل الاستدلال و این فقرة اشاره بان
 است که در زمان حال المؤمنین بالانصار شیوع یافته بود

فلیکن لنا الاعلینا با ایتمه برود و تقدیر احتمال
 باقی زیرا که ظاهر عطف دلالت بر مفاد است موقوف علیه

و در این بدعت شصتین نوع است یا و حال آنکه نزد شیعیان

بسیار از بدعت است در این صورت یکون قسم الشی
 قسماله پس مقدم شرطیه که در روایت سینه مروی شده

عبارت از مجموع ظهور بدعت و سینه یا نه ظهور بدعت
 فقط حال آنکه این کرم و اجماع امت دلالت دارد بر آنکه

مطلق

مطلق بدعت مراد است و چون مفهوم شرطان نزد محققان
 ارباب اصول و فقهین تحت است پس مفهوم آن در مقام
 نفی مجموع یا استغای مجموع یا استغای احد الاخر است
 پس اگر بعبیان نیاید بدعت دیگر ظاهر شود باید که علما
 در الوقت باظهار علم خود با مورثان باشند بلکه کتمان آن
 جایز نشود و هو خلا و ظاهر کلاية و اجماع و اگر
 عطف تفسیر گرفته شود تصدیق و تحفیف زیاد خواهد بود
 و مجال التاویل وسیع لکنه علی فلا یروی العلیل
قالت الجماعة عن ابن عباس مرثوعا یكون ولی الخ
 الرمان تود لسمیون الرافضة یرضون الا سلام
 قاتلوهم فانتم مشرکون اخرجہ الهروی والذهبی

بسیار است و در بعضی موارد
 از ارباب اصول و فقهین
 در مقام نفی مجموع یا استغای
 احد الاخر است
 باید که علما در الوقت
 باظهار علم خود با مورثان
 باشند بلکه کتمان آن
 جایز نشود و هو خلا و ظاهر
 کلاية و اجماع و اگر عطف
 تفسیر گرفته شود تصدیق و
 تحفیف زیاد خواهد بود و مجال
 التاویل وسیع لکنه علی فلا
 یروی العلیل **قالت الجماعة**
 عن ابن عباس مرثوعا یكون
 ولی الخ الرمان تود لسمیون
 الرافضة یرضون الا سلام
 قاتلوهم فانتم مشرکون
 اخرجہ الهروی والذهبی

عن ابراهيم بن الحسين بن الحسين بن علي بن ابي طالب
 قال علي بن ابي طالب ليظهر في امتي في اخر الزمان
 قوم ليسمون الراضية يرفضون الاسلام يخرجون
 الذمبي عن علي بن ابي طالب وقال سيأتي من بعدك
 قوم يقال لهم الراضية فان ادركتم قاتلهم
 فانهم مشركون قال قلت يا رسول الله ما العلامات
 فيهم قال لغرطونك بما ليس فيك ولطيون على
 السلف اخرجهم الدار فطني واخرجهم عتبة من طريون
 اخرجهم ورا وفيه يتحلون حينما اهل البيت و
 ليسوا كذلك واية ذلك انهم ليسوا ابا بكر
 وعمر اخرج ايضا من طرف اخر فاطمة الزهراء و
 عنده سلمة نخوة وقال لهذا الحديث عندنا طرق
 كثيرة

کثیره انتی **نقول لدواعی الشائعه** بحسب عجاب انیت که فضیله
 فحول سینه مثل این چو در صواعق و غیره فی غیره کجین یوایا
 مزخرفه موضوعه بدون شوخی حال رجال سند و تعمیر در آن
 سعالی ان کور و کورانه بقایه مردان میدان اراده احتیاج
 و استدلال می نماید که چه عجوبه سابقه که الفاظ مبرهنه شبیه
 در آمده کافی و واقعی است لیکن باسلو تازیه سکوم که
 چون کلام در تضعیف و جرح روایه این روایا موجب تطویل
 مقال و باعث حلال و اسلال است طی کتب شیخ از ان محمود ^{تقتصر}
 بر همین مقدار در بیان که در موضوعات ظاهر مندر و غیره امثال
 این روایات را که مشتمل بر تفسیر و تحقیق قتل روضه است
 از جمله موضوعات شمرده کج و تکذیب روایه آنها پرده
 اند و منع قطع النظر عن ذلک سکوم که حال جهل این جماعت

بمعنی روایات خود نیست که تا حال این جماعت جهال و زنیفته
 اند که فرقه روافض و رافضه گریستنند و از عنایت جهال سبط
 بلکه از عنایت جهال مرکب غرغوم باطل خود کمان برود اند
 که بر او از ان اثناعشریه هستند حال آنکه ایشان لقب شیعه
 بمفاد ریاعلی انت و در حدیثک فی الجنة تلقی اند و اطلاق
 روافض از عن نفور گرفته شود پس اطلاق آن بر جمیع فرق
 و کافه اهل طایفه استوان محمود چه رافض و در لغت بمعنی ترک
 است و هر فرقه تارک طایفه و فرقه دیگر میباشند زیرا که سنیان
 روافض و توارک اهل بیت و ائمه اثناعشریه اند و
 شیعیان تارک ثلاثه و لطایفشان و بگذر پس این خود
 در روایات مذکوره مراد نمیشوند بلکه لامحاله
 مراد از روافض فرقه معینه است بحسب اصطلاح و لابد که

برادر

برای آنها خاصه مسمیه بوده یا تا بان تمیزشان از دیگران
 لواط نمود و رسم نام یا ناقص که طرد او عکس تمام باشد
 بان عنوان تعریف آن میتوان نمود از جماعت کینه
 استعداد داشته باشند و در روایا تنگ نمود آورده
 اند تا مثل نظر نمایند و از راه رسم موفات از حد و رسم
 و نام و ناقص نگاه باشند و عورتا مثل الجار بر بند بر آینه
 خواهند داشت که مراد از روافض در این روایات و توضیحات

علاء سبیه کما بدلت علیه ما فی روایة الدر القطعی
التي مررت فی کلام الجماعة قال یعطونک بما یس
فیک کمال الدین هر دو ترجمه صواعق مشکوید علی
 رخی الدعنه گوید کفتم یا رسول الله علامت ایشان

بجست رسول الله صلوات الله وسلامه عليه فرمود علامت

ایشان آنست که سرخ و وصف میکنند تریه چیز که در تریه

الح و در نهایت این اشیر و در مجمع البحار بحالی مذکور است

و حق علی یصلک فی رحلان محب مغرط بقرطنی مایس

فی مبعوض محبله شنائی عن ان یتمنی فید انتهی و در

کتاب نوح البلاغه است که آنحضرت فرمود ملک فی رحلان

محب غمال و مبعوض قال پس واضح و لایح کردید که

علامت خاصه رو افعل آنست که سبب غلبه تجاوز از حد در مع

آنحضرت مینمایند و در شان جنابشان اسناد و صفات

الو هیبت و سمات رو بیدیت میکنند و عبودیت آن آلاء

تفسیر بعضیها بعضا رو بیا تلم در آن لفظ رو افعل آمده

راوازل

موسی کلید کلید
این حدیث است که در حدیث
مذکور است که در حدیث
که در حدیث آمده است که
می نمایند تا اینکه او کامل
را افعل است اسناد آن
اشهری و این عبارت
گزیده یکجا است
استند در شرح
ابو کمال کا و معلوم
عاقبت نیز بورد
کامل است و لایح
سبب است که در حدیث
معلوم بعد از
رو افعل فرق علامت
و لا تفعل ۱۲ منته

مراد از آن همین فرقه ضالّه علّاه بوده باشند و در روایتی
 مذکور است عبدالمعین سبائی بلون بود که حضرت امیرالمؤمنین

اورا و اتباع او را با تشکیک و تشدید و ماکه فرقه حقه شیعه
 اثنا عشریه ستیم آن بلون و اتباع او را از زناد و ضالّه
 و ساجده مضلین و مرتدین میدانیم فی صحیح البخاری

فی آیات حکم المرتد و المرتدة عن عکرمه قال انی
 علی بن ابي طالب فاحرقتم قال القسطلانی فی شرحه

زناد و یفصح الزاع جمع زندق کثیرها و هو المبطن
 للکفر المظهر لا سلام فما قاله النووی و الراغبی فی

کتاب الرواة فی باب صفة الایة و الخوارجی او من

لا ینتحل دینا فما قاله فی اللعان فقیل انهم طالیفة

من الروافض السبائية ادعوا ان عليا اله وكان
 رُسُيم عبد الله بن سبأ الفتح السنين المهمة وتخصيف
 الموحد وكان اصله يهوديا فاحرقهم انتهى موضع
 الحاجة من كلامه وقاضي عياض در شفا آورده وقد
 امرق علي بن ابي طالب من ادعي له الالهية انتهى واز
 علماء اعلام ما رضوان الله عليهم علامة على الاطلاق
 در خلافة الرجال فرموده عبد الله بن سبأ عال بلون
 احرقه امير المؤمنين بالنار وكان يزعم عليا هو الله
 والى النبي لعنة الله انتهى وروى شيخنا الكشي اسنا
 عن ابي جعفر ان عبد الله بن سبأ كان يدعي النبوة
 ويزعم ان امير المؤمنين هو الله تعالى عن ذلك يبلغ

ذلك

ذلك عن امير المؤمنين قد علا وساله فاق بذلك
 وقال نعم انت هو وقد كان القى في روعى انك انت
 الله والى بنى فقال له امير المؤمنين وبلك قد سحر
 منك الشيطان فارجع من هذا المملك امك
 وثب نجسه واستتاب ثلثة اياه فلم يثب فارجحه
 واحرقه بالنار وقال ان الشيطان استهواه فكان
 ياتي ويلقى في روعه وروى رواية اخرى مثلها عن
 هشام بن سالم عن ابي عبد الله ع واكثر فضلا في
 محول سنيه وازا نجله ست خواجه نفر الله كابل ودر صواق
 وسارق اكثر مضامين ان صاحب تفسر تفسر نموده انك
 كلكان تروى گروه فرقه رواه عن ابن سبأ بوده پس همين دليل
 كافيت بر ايند عا كه رواه عن اتباع انك انك انك

اور امرتدور تریق مبدانند پس وایا تنکدر کتوت کرفه
 آورده اند در باره آنها بوده یا دیگر صفات روا فتن
 که در روایات مذکورند نور شده به منطبق بر آن فرقه معلوم
 میشود و آن اوصاف عدیده است اول حدوث آن فرقه
 بعد زمان جناب سید کائبات علیه وآله افضل و اکمل البقیات
 کما یظهر من لفظه لیظهر فی روایت و سنیا لی بعدی فی
 اخر الزمان فی تالیته و عمل المراد منه ما بعد لا صلی لله
 علیه و آله مطلقا کما یستعمل بعدی و این عنوان اگر چه
 عرفی عام است چه اکثر فرقه ضاله بعد آن حضرت حادث شد
 کما یوحی الیه تنویق امتی الحدیث لکن این وصف در شیعه
 اهل بیت مشغی لکونتم فی زمانه علیه الصلوة والسلام کما
 یلوح من حدیث با علی انت و شیعتک فی الجنة

و شیعه

و شیعه آنحضرت غیر از ما که بوجه و آنچه حاصل می آید نیز شرح عبد الوهید
 و ظهور خود را شیعه اولی فرزند دادند و هم پیش سنت چه افکند
 شیعه سوره آنحضرت دلالت بر اختصاص شیوه با آنحضرت دارد
 و چون شیوه معنی کرده تا بعین است و اختصاص است با آنحضرت
 غیر از ما دیگر حاصل نبوده چه سنیان در حقیقت شیوه ثلاثه
 بلکه شیوه الی سنیان هم هستند اختصاص در ایشان موقوف
 و میرا صاحب طبع سلیم و ذهن مستقیم و ذوق صحیح پوشیده
 که ظاهر تقدیم سنیان بر جلدانت و شیعه که فی الجمله
 است که بطریق قهر قلب یا قهر افراد دلالت بر حصر و اختصاص
 دارد و اگر آنحضرت در حق شیوه سخن هم همین حدیث ارشاد
 میفرمودند این احتمال ساهی میداشت لکن چون غیر از چنان
 ولایات دیگر خطاب شیعه است و در آن لفظ محقق ما با

فیروز آباد و در قاسموس
 در حقیقت معنی لفظ شیوه
 علی کل من نبوی علی بار خ و ابلیسی
 صا سلام خاصه انبی و این شیوه
 در تقصیر منباج الکرانه علامه سرفته
 و شیعه عثمان بنی فصول علی
 بس شیوه عثمان بنی فصول علی
 هم بدید اندک بس غیر از این
 خصوصاً اسود و مردانیه شیوه
 عثمان و بعضی اینها گرام
 و نه بتوانند بود ۱۳

و پس پس فرقه شیوه چند خوانند که بتصنع و فریب و راد
 لغت شیوه مکنی مانند نمیتوانند گنجید و لنا بیانات کثیره علی
 ما و عینا لکن تطویل المقال یودی الی الاملال فلذا
 عرضنا عن ذکرها و طوینا ما و دم رفق و ترک دین اسلام
 و اختیار کفر و شرک کما یدل علیه قولہ فی فضون الاسلام و این
 هم از چه عرفی عام است لتحققه فی الفرق الحیه و المشبهه و الخواج
 و اشباههم لکن خارج از دین اسلام نمی شود بلکه که سکر
 توحید یا نبوت یا معاد یا یکی از ضروریات دین بود باشد
 و این امر در فرق ضالار و افسوس علاه بسیارند بلکه متحقق است
 لکن بحمد الله ساحت عقاید حقه شیوه اثنا عشریه از چنین زندگه
 منزله و بر است چنانچه منصفین علمای اعلام سینه نیز اعتراف
 با اسلام این محقق اند و سیاتیک بنامه بعدین و این خود ظاهر است

که ایشان سوار لعن بر مستحقین لعن عیسی هزارند و چنین است
 سبب کفر و شرک نمی شود چه شرک عبارت از اثبات و
 شرک غیر است و سبب نافی غیر و منافی شرک است عجب از
 ما انصافی این حضرات اهل جماعت که خود قایل بتثلیت اند
 و ارباب ثلثه برای خود ساخته اند قال سبحانه اتخذوا
 اخصارهم و مرصبا انهم اربابا من دون الله لئلا ینزلوا
 لقب من کنین بر ایشان اقر لصبوا سببا یا نسبت بیا که سر او
 از صنمی قریش و صفات الثالثه الاخره در رسم فاعبر و ایا اولی
 الا بصار و منیر و ابدین المسلمین و الکفار مسیوم از امارات
 و صفات روافض انحال محبت اهل بیت و سب شیعیان
 است که ایدل علیه قول و ایه و کلام انتم لسیون ابابکر
 و عمر و این نیز عرض عام است مختص بر واقعیت است انحال
 حبال در شما نیز موجود فان محب الله وعدو لکن ویر

عبدت بکفر و کفر با کفر است
 بعد از این در حدیثی است که فرموده است
 که در بیعت لیبیت نوشته اند
 که با خدا می بود و بگویند که شرک است
 یعنی خود و بگویند که شرک است
 خود چه را ایمان می سازند و نه با امام
 سنیان بدو ایمان الله را می بینان که صفات
 قدیمه را دیده را با خدا شرک می دانند و
 تقدیماتشانند قایل اند قال الله لیس فی
 اول الدین صوفیه و کمال صوفیه التصوف
 و کمال التصوف یعنی الصفات عنه
 شهادت کل صفته انما غیر الموصوفه
 شهادت کل صوفیه غیر الموصوفه
 وصف المذمومه فقد قرینه و من قرینه فقد
 جراه و من جراه فقد جمل من از کلام
 آخرا و رفیع که قایلین نبی است
 صفات قایل بوحده الهی است
 بلکه بگویند که اصل اول
 اصول دین

امامیه انحال مفقود لانه موالون لمن والا هم معادون
 ولمن عاداهم اما شیخین پس اگر معنی لعن را فرقه حقه
 امامیه نیز در آن شریک ندکن چنان سبب شرک نکند
 که مراد از این علامت مختصه بر و اقصی نبوده باشد
 بلکه از عوارض عامه است که با تمام خاصه سابقه اعتنی بقول
 ببالیسفیک رسم نام مشهور و همان معرفت و اقصی غلاة
 است خلاصه آنکه در روایاتی که آورده اند و عکس روای
 مذکور شده یکی مبالغه و غلو در مدح آنحضرت با نجه آنحضرت
 متصف بان بوده اند دوم شیخین پس تا که مجموع امامت
 متحقق نشود تحقق لفظ خواهد شد و لا یحقق المجمع الافی
 الغلاة ولا غیره با حدیثها اما آنچه طلب تحفه در بیان
 زیدیه که قایل امامت زید شهبید بنا بر فرعون باطل خود هستند
 بر اصل دین و ولایت مصحح
 از راه رسم دین و ولایت
 بین تفاوت راه از شیخ
 از راه جعل حدیث
 در بیان

و درین باب بیست و نه
 و درین باب بیست و نه خود انا لیس فی و در
 درین باب بیست و نه خود انا لیس فی و در
 او در مقدمه در اسرار برید و غیره
 بود در ای بسفر خطا و با بام حق ائمه بیخون
 اولی النار را شرک بسیار نزد و بیجا است
 خود را بر نفس بیخون و مقدمه سیدارند و
 کالی را که من حیث الدین و التواریخ
 النبویه لیاقت امامت و خلافت
 نداشتند خلیفه بسیارند این است
 ز قیامت شد اما من حیث الدین
 لجهت ابراهیم بنی را که در حق
 عندی در علم صحابه بعد از آنکه قال رسول الله
 انما بدینة العلم علی ابدا و اقصایم
 معنی کمال کماله و ایا حسد
 و در سبب گرفتن چنین مرده پیرانند
 و اما من حیث التواریخ پس با وجود
 موجود بودن برادر کسان برابر
 و اما در باره جلد و خند شایسته
 حجاب بیخورد و سکا نه رسول سید
 شباب اهل کتبه مردی سکا نه
 را بابت دین و دنیا دادن

نوشته که جماعه را که از صحبت او جدا شده بگویند برگشتند
 و افضل لقب نهادند بلکه خود زید شهید در حق آن سید فایان
 در روایت زن فرمودند که رفعت و باقیم الروافضی انتهى پس این جماعت
 نیز اگر چه از رفعت ضالیه نماندند اما هستند لکن مراد از روافضی
 در روایاتی که مذکور شده نمیتوانند بود چه رئیس آنها این سید فایان
 عالی بوده و شما او را اسم و رئیس آنوقت پنداشته
 اید علاوه آنکه از لقب و افضل مختص به آن جماعه سید فایان
 بود که ترک رفاقت زید کردند پس اطلاق روافضی بر
 دیگر فرق متاخرین زیدیه که ترک رفاقت نکردند و مانند جارودیه
 و اسماعیلیه و غیره فرق ضالیه نباشد و اگر جمیع فرق پیشین
 باسم شهید را روافضی مینامند پس ابوحنیفه کوفی هم قایل با ما
 زیدیه خواهد بود شیرستانی در ملل و نحل گفته که بعضی جارودیه
 قایل

قائل امامت زید ابن علی و بعد از او بر امامت محمد بن عبد الله
 بن الحسن بعد از او کان ابو حنیفه علی بیعت و من جمله
 شیعه حتی رفع الامر الی المنصور فجلسه حسن الایدی حتی
 مات فی المجلس و قیل انه انما یقال محمد بن عبد الله
 الامام فی ایام المنصور و لما قتل محمد بالمدينة
 بقی الامام ابو حنیفه علی تلك السیعة لفقده
 هوکلات اهل البيت فرجع حاله الی المنصور و فرم
 علیه ماتم و خود صاحب تحفه هم گفته کونید که امام اعظم
 ابو حنیفه کوفری نیز بصحت امامت زید بن عیاقیل بعد
 و او را درین خروج تصویب می نمود و مردم را بر قاضی
 او تحریر می کرد و انسانی خلاصه اند اگر جا رود و سایر
 زیدیه را رافقه میدانند پس هم رافقی با و الایس
 با امامیه

بابا ميه اثنا عشره بوجوه است و در مورد اسناد و شمارهن

را صحت اين اسناد نسبت لغیره حقه اثنا عشره ثابت

نمی شود و ثبوت است که فاضل غیر در تحفه خدیجی کلا و حاشا

از اسناد لقب لواء الصلح خود و خود پس از آن بر خود نه پسند

بر دیگران پسند حال آنکه نصبت اوست اهل بیت نسبت

بایشان ظاهر فان صدق العدو وعدو کما قيل

لو وعدوی ثم ترعم ابنتی صدق علیک ان الراى عنک

لعادب **قال الجماعة** عن ابن عباس من سب

اصحابی فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعین

نقول ليدفع الشاعره **علي لعنة الله والملائكة والناس**

اجمعین علی سب سادات اصحاب واطل

او امر سببتم او رخصی فی الصواعق الخرج احمد و

الحالم وصحة عزاه سلمه رضي قال سموت رسول الله
 يقول من سب عليا فقد سبني له معاوية ونظرائه
 وحققت اخبارها تمامي لعبه انه دور كونا الخبايا
 مقام شك واثبات ثبت وغير فظن بسب فخر نيت كذا كيد
 باجمعين دلالت والصحة داره كبر او از بلو من سابقين
 انجاعت سند مستحق لعون نيز و زلفين باشند تا كه مورد
 لعون باس باجمع لعبه باشند ك انبده نزع احد خبر بنين

سحق آن بوده باشند وهذا بعد لسليم كون

المخالفين من الناس الاعين ولعن لسليم
 صحة الرواية والا فقد قال المناوي في فيض
 القدير في شرح حديث من سب صحا لي فظن ابن
 عباس قال المهشمي فبني عبد الله بن حراس وهو
 ضعيف وكيفما كان چون رب سب در بيان اصحاب

شانه

شريف تذكورت عن المستورين مخزنة ان رسول الله
 قال فاطمة لصبعة مني فمن اغضبها اغضني وفي
 رواية يريني ما راها ولود بني ما اذا اطامتق
 عليه وفي صواعق ابن الحجري البني انه قال يا فاطمة
 ان الله يغضب لغضبك ويرضى لرضائك فمن
 ادنى احدك من ولدك فقد تعرض لهذا الخطر العظيم
 لانه اغضبها ومن احبهم فقد تعرض لرضائها
 ودر كتاب مدارج النبوه آورده ان الله يغضب
 لغضب فاطمة ويرضى لرضائها اي جماعت سيند به سيد
 و موديان لجنه رسول كباينند اگر نميد ايند حال ابدانيد اول
 موديان اول شما و ثانی شان ثانی تان بوده في صحیح البخار
 باسناد و عن عائشة ان فاطمة بنت النبي ارسلت

و بعضهم الآخر
 قال ليس كقولهم
 عنهما نعم على القاضى في كونهما سبهما و جهن
 وجه عدم الكوالتا رب المدين و بعض قد يكون
 الاخر خاص من الامور النبوية او غيرها
 كسوف الرضى لطافاته اما هو
 ان يرضى و تقديره عليها و اعتقاده
 ان ينقض على التواتر للنبي فعلم
 بعض الرافضى للشيخين انما هو كما
 استقر في ذهنه الحمد و ما نشاء
 عليه من الفساد من اعتقاد طلسمها
 وليس كذلك ولا على الرافضى بل ان
 قطوا و ما قد تكفي في تقضى
 يعود من اعتقاده ذلك فيها
 على الدين لا سيما الاصل لور النبي
 في اقامة الدين و محابته مع المؤمنين
 و المؤمنات ثم قال الوهدة لو لا الوهدة
 ما عبد الله لو لم يحرك الله الذي
 راي فقال المرديين مع مخالفة
 السراية كما تراه حتى اقام عليهم اولاد
 ابواصحا على قبائل المرديين و ما لم
 الزكوة الى ان رجوا اليه و ما لم

بهم باسم فلسف الله و اوهم
 تلك القصة و اذا الى
 على الاسلام و المسلمين
 تلك الحجة النبي

ابن قتيبة في كتاب الامت والسياسة رواية كرده ان عمر
قال لا لي بكر الطلق بنا الى فاطمة فانا فدا غضبت اها
فانطلقا جميعا فاستاذنا على فاطمة فلم ياذن لهما
فاتباع عليا فكلما فادخلها عليها فلما فعلت هذا
حولت وجهها الى الحائط فسلمت عليها فلم ترد عليها
السلام فتعلم ابو بكر فقال يا حبيبة رسول الله والله
ان قرابة رسول الله احب الي ان اصل من قرابتي
وانك احب الي من عايشة ابنتي ولو ردت ليوم
مات ابوك اني مت ولا ابقي بعد الا فتراني اعرفك
واعرف فضلك وشرفك وانك حقا
ميراثك من رسول الله الا واني سمعت رسول الله
يقول لا نورث ما تركناه فهو صدقة فقالت ارايتكيا

ان حدثكما حد ثنا عن رسول الله العرفان وتعلقا له
 قال نعم فقالت الشد كما بال الله المسمعا من رسول
 الله يقول رضاء فاطمة من رضاي وسخطها من
 سخطي ومن حبت فاطمة فقد احبني ومن ارضى فاطمة
 ابنتي
 فقد ارضاني ومن اسخط فاطمة فقد اسخطني قال نعم
 وسمعا من رسول الله قالت اني اشهد الله
 وملائكته انكما اسخطاني وما ارضيتاني ولعنيت
 النبي لاشكركما فقال ابو بكر عاذا بالله من سخطه
 وسخطك يا فاطمة ثم انحى ابو بكر باكيا عما
 نفسه ان ترهق وصى لقول و الله لا دعون الله
 عليك في كل صلوة والابوكري بي ويقول وا
 لا دعون الله لك في صلوه اصيلها ثم خرج

بالکلیا پس سیرم که نزد شما آیا انجناب مطهره از ارحامین ^{منصوب}
 تطهیر ننوده آیا المنصوره را صحابه هم نمیدانید که اندامی او را
 او امیدارید و سودیانش را داخل رحمت عجم من ادا هم
 نمیدانید و آنها خود اقتصار بر اندامی ^{سبب} المظلومه هم ننموده
 عقب منصب و شهادت حضرت یسوی بن و امیر المؤمنین
 و سید شباب اهل الجنة و ام امین در باره همه فدا کردی
 این همه حضرات نموده اند کما بین فی محله فی صواعق این
 الحارح البوعلی و البرازع سعد بن ابی وقاص قال
 رسول الله من اذی علیا فقد اذی و اذی و اذی و اذی
 لبس حسن عرابی سلمه عن رسول الله من حبت علیا
 فقد احببتنی و من احببتنی فقد احب الله و من الغض
 علیا فقد الغضنی فقد الغض الله و ایند ارام المؤمنین

در بر

در حرب جمل و حال المومنین در صیفین کما الشمس فی رابطة النار
 در کمال ظهور و مستغنی عن الاظهار اگر با انیمه قتال و حدال ایم
 ایند انبوده باد و در ارتعقل و بعد از انصاف است و ایند ای
 خلیفه ثالث در باره حضرت ابوذر و امانت و اخراج او
 بسورینده با وجود آنکه خیار سالتما در باره آنجناب فرموده
 ما اطلت الخراء و لا اقلت البغراء علی ذی صدق لهجة من
 و زو نیز فرمود شتم عثمان که نسبت بحفرت عمار که خیار
 سید ابرار در حق شان فرموده عمار جلدت ما بین عینی
 و لقد الفنته الباغیه و این ضرب منیر لفتیق گردیده و در
 مذکور وسط است و ظلم و ستم او بر این مسود صحابی جلیل القدر
 و بزور گرفتن قرآن از او و لو ختن آنکه مصاحف با آن در تمام
 آفاق مشهور و بر آنست جمهور مذکور اعتم کوفی در تاریخ خود لفته

ان عثمان جعل قراءته عبد الله بن مسعود محجورة
 وضره حين الى ان يرسل مصحفه الى عثمان لانه
 علم انه يحرقه انتهى ومن شاء فليرجع الى الكتب
 العلامة للثقلين بالجملة عدوان وطغيان وجور حبابه
 وتابعين بنحوه لظلم وفسق كنهه بود خصوصاً نسبت باهل
 بيت طايرين از انجده است كه علماء اعلام سنيان هم بان
 اعتراف دارند قال العلامة التفهارة في شرح المقام
 ما وقع بين الصحابة رضوان الله عليهم من الحاربات
 والمشاجرات على الوجه المسطور في كتب التواريخ والمذكور
 على السنة والثقات يدل بظاهرة على ان بعضهم
 قد جاز عن طريق الحق وبلغ حد الظلم والفسق وما
 الباعث له الكفر والعناد والحسد والدرادو طلب

الملك

الملك والرياسة والميل الى لذات والشهوات
 كل صحابي معصوما وكل من لقي النبي بالخير موسوما
 الا ان العلماء حسن ظنهم بالصحاب سوا الله ذكر ولما
 محاسن واولادها يليق وذهبوا الى انهم محفوظون
 عما يوجب التقليل والتفسيق صوتنا العقائد المسلمين
 عن الزنج والضلالة في حق كبار الصحابة رضوان

الله عليهم اجمعين سيما الهاجرين منهم ولا تضار
 والمبشرين بالنواب في دار القرار رضوان الله عليهم
 اجمعين واما ما جرى بعدهم من الظلم على اهل بيت النبي
 فمن الظهور لا مجال للاخفاء والشناعة بحيث لا
 اشتباه على الاداء اذ كانوا شهداء بالمجاد والجماء وتبلى
 له الارض والسماء وتنضد منه الجبال وتنشق المنحور

ويسقى سوء عمله على كل الشهور ومصر الذر وهو فلعة الله
 على من باشره ورضي اوسعي ولفذاب الاخرة اشد
 والبقى وان قيل فمن علماء المذهب من لم يجوز ^{للعن}
 على يزيد مع علمهم بانه يستحق ما يروى على ذلك ويزيد
 قلنا تحايا عن يرتقى الى الاعلى فالاعلى كما هو شوار
 الروافض على ما يروى في دعيتهم ومجرى في انديتهم في
 المعتنون بامر الذين الجام العوام بالكلية طريفاً
 يا الى الاقصاد في الاعتقاد به مجيب لا يزل الاقدام
 عن السوء ولا تفضل الا فها م بلا هو آء وآلا من
 يخفي عليه الجواز ولا استحقاق وكيف لا يقع
 عليها الاتفاق وهذا هو السر فما نقل عن السلف
 من المبالغة في مجانبية اهل الضلال الى اخر ما قال :

قالت الجماعة عن ابن عمر اذا رايتم الذين لسيون

اصحابي

اصحابي فقولوا لعنة الله على من شره رواه الخطيب
 عن السنن الله تعالى اختارني واختارني اصحابي
 واصحابي وسياي قومه ليس بولهم ويتنصونهم
 فلا تجالسوهم ولا تشاربوهم ولا توافكوهم
 ولا تنالوهم رواه العقيلي عن عروة بن ساعدة انه
 صلى الله عليه واله وسلم قال ان الله اختارني اصحابا
 فجعل في منهم الضارا واصهارا فمن سبهم فعليه لعنة الله
 والملائكة والناس اجمعين لا يقبل الله منه يوم القيمة
 صرفا ولا عدلا اخرجه الحاشي والطبراني والحاكم قال
 رسول الله عم من حفظني في اصحابي يرد علي الحوض و
 من لم يحفظني في اصحابي لم يردني رواه الدارقطني
 عن بريرة الترمذي واليضا عن جابر قال رسول الله

لا تمس النار مسلماتي اوسرى من راني رواه الترمذي

نقل عن صواعق المحرقة **قول الائمة** صواعق

اين اخبار الشارخا بنار صحابه كبار را خراب ساخته ايشان

راسوخه كاشان بن حجر بن عدي است كه لا يرمى بالجارح

من كان بيته من الزجاجة وان اوهن البيوت

بيت العنكبوت صدق الله العظيم يخرجون بيوتهم

وايدى المرئين وكفى الله المومنين القتال واين اجا

موضوعه وروايات مجوده كه ابن جرير كتب اهل نخله نقل

ساخته موجب الام وافحام اهل حق نميتواند بود و عباد الحق

يعلوا ولا يعلى محققين اين سنت نبراعت است بموضوعيت و مقصدت

اكثر اين احاديث نموده اند چنانچه بر مستتب خبر پوشيده است

بطور المنورچ حال حديث اول نوشته هي شود پس بايد دانست

كلمه بوي

افضل خاتون ارداندين
بجانب خصوصيت و مقصدت
يعنى فرزند و از سخن و حديث
داوود

که سیوطی در جامع صغیر گفته اذ ایتیم الدین لیسبون اصحالی
 فقولوا لعنة الله على بشرکم **ت** عن ابن عمر انتهى
 وفاضل عبد الروف نثار در فیض القدير شرح جامع صغیر
 میفرماید که ازین کار اگر سیوطی ظاهر است که این روایت
 ترمذی را خراج ساخته حال آنکه ترمذی به تعقیب برداشته و
 اثر آنکه در آنست و نسبت کردن حدیثی لطرف مخرج آن و حد
 ساختن تعقیب و بیان فوادح را از قبایح تصرفات است
 و هذه عبارته ظاهر عن منع المؤلف ان الترمذی
 خرجها واقرة ولا كذلك بل عقبه بان منكر و غيره الخ
 لمخرج مع حذف ما عقبه به من بيان الفادح من سوء
 التصرف و رواة الطبرانی ايضا عن ابن عمر باللفظ المذكور
 قال القسیمی و فیہ سیف بن عمر متروک انتهى و ترمذی در صحیح خود

بعد اخراج این حدیث گفته شد این حدیث منکر لا تفرقه من حدیث
 عبد الله بن عمر الامین هذا الوجه اگر چه اجوبه شافیه
 کافیه بتقریر عدیده و سربده سابقا ذکر گردیده لکن
 تقریر لطیف جدید که از سوانح وقت بخاطر رسیدن بیان نمیشود
 اگر این حجر میباشند و سید غا لباً بمصدوق بجهت الذی کفر
 کافه التعمیر الی سکت و بیسوت میماند و آن نیست که بر تعدیر
 تسلیم صحیح است این روایات مراد از صحابه در روایات مذکوره
 ان اصحابی که اتیان متمسکین با بلیت طاهرین باشند
 و مشکلی نیست که سب صحابه که تابعان ایشان باشند کفر است
 و سب ایشان کافر و دلیل بر این مدعا قطع نظر از آنکه از مطلق
 فرد کامل مراد بیشتر است که باتفاق و یقین ثابت است که
 حیات طاهره تا زمان پراختن زمان حیات خود فرموده انی ترکت
 فیکم ما ان اخذتم قبری لکن تفضلوا بعد ما کتاب الله
 و غیره

روضه بالضم فی الاضمار
 من ابواب الحدیث مع
 التعلیل و الجمع

وعترتي رواية الترمذي عن جابر بن عبد الله ونيز احمد زبيد
 خذروا بيت كروه قال قال رسول الله اني تركت فيكم ما ان
 احدكم به من لصلواتي النقلين احدهما الكبر من الاخر
 كتاب الله جبل ممدود من السماء الى الارض وعترتي اهل بيته
 الا وانما لن لقيت فاحتى يرد على الحوض وبقو من روايت
 كروه اني تارك فيكم ما ان عسكتم به لن لصلواتي
 الحديث ليس بسم كه خطابكم في فيكم لكونت سور اهل بيت
 غير از صحابه در الوقت اصالة كيه مخاطب بنوده ليس صحابه
 بتمك واتباع اهل بيت لعمري كسب ائمة كروه كلك شده
 وهرگاه انحصار نجات در عك كتاب الله واهل بيت انجاء
 انجاء منقذ ولسه بسم كونه صحابه يعني چه اگر بفرمود اني تارك
 في امشي ثلثة اقال تا هم كنه بلسه ثلثة ولسه كنه بلسه ولسه فيكم

ممكن است اما روایت لا تمس النار مسلماً را می آوردی من سرانی الخ
 که آورده اند پس چون شامل هر مرتبه و منافق است احتیاج را شاید
 و ظاهراً که مجرد رویت بکار نرآید و چند اما قبیل **س** هر که
 را در یهودی دانست **د** دین روینی سود نداشت **خ** خلاصه آنکه

از روایات سابقه که در باره صحابه فقط رقم نخورده بود
 و ایره عظیم بعینه بر صحابه کبار که سید ملام شاعرشان با عترت
 علمای شان بوده پدید شده بود و حال آنکه این خیر را از گردن
 و ایره مذکور در حق تابعین عظیمه از عظیمه اولی گردیده و
 جوابی که در شان صحابه پوشیده شده در باب تابعین و تبع
 تابعین که تابعین صحابه بعد از طریق اولی بلعش زاید منقض
 میشود طرفه اینکه معلوم نیست که حضرات سینه در حق نیز بدین
 معاویه و عمر و عثمان و غیره و سنان بن انس و انسال حشاشان

از ادواتی است که در وقت
 اسلام بودیت اخصرت مشرف
 شده و بعد آن راه از راه
 پیچیده ۱۲ امه

از فائز

از قائلان جلگوشه رسول خدا خامس آل عبا حضرت سید الشهدا
 علیه آلاف التحية والثناء چه میفرماید یا لعن ایشان را حایر
 و لاعن شانرا معذومیدارند یا غیر حایر و ساق طعن را
 کافر میپندارند بر تقدیر اول چون این جماعت قدر و شرفی
 از جمله من را می ورامی من را نمی بوده اند مخالفت روایت
 دست و گریبان فما هو حواکم مفضوحوا بنا و در باره ما لعین
 لعن نیز میروا مثال وجه خواهد فرمود فی شرح العقاید انه ذکر
 فی الخلاصة و غیره ان لا ینبغی اللعن علی نبي الا علی الخلفاء
 البنی نهي عن لعن المصلين ومن كان من اهل القبلة
 الخ و بر تقدیر ثانی بنامی دعوی محبت اهل بیت که محض سالی
 حضرات شان است منهدم میشود سبحان الله کسانیکه سب بی

وقتل وعارت اهل بیت رسالت ممنون و کرم لسان و سب
 و سنان مجروح و مقتول ساختند حتی رسول و پیغمبر شدند
 و شیعیان بچاره کان مجروح لسان قابل تکفیر شدند

این خود خانه انصاف را بر باد دادند است انقضی کسکه
 محافظ حرمت پیغمبر و آل پیغمبر نباشند مسلمان نباشند گو
 حافظ قرآن باشد کمال الحافظ **ک** ایچندم چه خوش

اند که سر که میگفت **ب** بر در میگده باد و نی تر سائی

که مسلمانان همین است که حافظ دارند **و** و ای گرازی امروزی بود

فرزائی **ع** علا و فائده در حق بعضی قدما خود که کوبیر لحن محوم

اند و اقدام بران کرده چه ارشاد خوانند و تود آیا ایشان

را کافر خوانند و الت یا معذور خوانند و اثنتی شرح

العقاید النسفیة والحق ان رضا یزید یقبل الحسنین

و استبشاره بذلت و امانته اهل بیت منور

معناه و العان تفاصيله اطراف سخن لا توقف

فی شانہ بل فی ایمانه لعنة الله علیه و علی الضار

و اعوانه انتهى پس در حق علامه تفنن را می که خلاص جیش

من را می او را می من را می عفو چه خواهند و نور و هر چند که

نظر بای تمام در اختصار مقام ذکر مقدمات استطرادیه مناسبت

نیست لیکن جذبه شوق تشجید او مان ناظرین قدم قلم را مبدیان

بیان بعضی استطرادیا که مناسب سخن فیه است می کند پس بگویم آنچه

بیان نموده منتهی بر اراده رویت لیس به متعارف و افق

من را می بوده و اگر آنرا عم از رویت فی لیکه او المینام

گرفته شود و سوت دایره بحث و جدال و اشتغال نایره ^{وقال}

پیشتر از پیشتر خواهد شد چه اکثر مقامات صادق و صادقین

متضمن سب و سباب صحابه ثلثه و تابعين شان واقع شده
 و در حديث متفق عليه بين الخرين وارد گشته ان رسول
 الله قال من اتى فقد اتى فانه لا يتمثل الشيطان
 بى پس تصديق روياى صادق و صادقين لازم سهل اين ^{و بيان}
 خواب جناب امام ضامن ثامن عليه السلام را روايت نموده که
 علامه بعض مطالب حقه آن ائمه است که آنجناب فرموده در عالم خواب
 جدا مجد خود جناب سالت ما بديدم که در گنبد سبز رنگ نوراني
 با اهل بيت ظاهرين خود نشسته اند و مرد پير را و مرد را و آنحضرت
 ايساده چون مراد يديده فرمودند سلام کن بر پدر خود و علی
 ابن ابیطالب پس سلام کردم بر آنجناب پس فرموده سلام کن
 بر مادرت فاطمه زهرا پس سلام کردم پس فرمودند سلام کن
 بر پدرانت حسن حسين بر ايشان پس سلام کردم پس فرمودند
 سلام کن بر شاعر و ماموح ماورونيا همعيل حميرى پس سلام

کردم پس آنحضرت بان مرد سپید فرمودند که باز بخوان آن قصیده را
 که سجوانندی پس شروع کرد در خواندن این قصیده **سلام**
 بالملوی مریح **طامسته** اعلاه **بلقع** **پس** هرگاه باین بیت
 رسید **قالوا له** لو شئت اعلمنا **الامر** العاقبه
 والمفرج **پس** در آنت پیغمبر خدا هر دو دست خود را گرفت
 الی تو شایدهی بر من ویرانها که بدستی که آگاه کرد ما که به
 تحقیق بلجای و جای پناه علی ابن ابیطالب است و اشاره
 کرد آنحضرت لبو حضرت امیر در حالی که آنحضرت حاضر بودند
 پس گفت حضرت امام رضا که هرگاه فارغ شد **سید** سمعیلی
 از خواندن قصیده متوجه شد لطرف من و فرمود **سید** علی
 این موسی یادگیر این قصیده را و حکم کن شیعیان را را
 بفظ آن و **سید** خدا هر که یاد گرفت این قصیده را **سید**

آن کرده من مشوم برای او جنت را و حضرت امام رضا
 فرمود که بگر حضرت رسول خدا میخواند تا آنکه حفظ کردم
 آنرا پس فرمود که شیعیان را احکم کن که خوانند آنرا انتهای
 ملخصا و این قصید غیر مشتمل بر چند بیت است که در آن
 طعن و لوم نهم مذکور است و ان انیت **و** و انما
 یوم الحشر یا ایتهم **ح** خمس منوها طالع **اربع** **ر** رایت
 العجل و فرعونها **س** سامری **ا** لامة المشع **و** و رایت
 یقدهما جتر **لا** یرد الله له **م** مفتح **و** و رایت یقدهما
 لغش کلین **ک** کل فعله **ل** لقطع **و** و رایت یقدهما **ا** اکم
 عبد لیم **ل** لک **ل** لک **و** و رایت یقدهما **ح** حیدر **ک** کانه
 البدر اذا **ل** لطلع **ا** امام صدق **و** وله **ش** شیعته **و** و روا
 عن **ل** لحوض **و** لیه **م** منوال **ب** بنابر **ع** عموم **ح** حدیث **م** من **ر** رانی

فدرانی

فتدرا الى تصديق انام باين منام امام سجاد و اولادهم
 لكن چون متضمن طبعين و لوم بر خلفای قوم است اخطات
 در کتب ان مبالغه نمائند چنانچه همگي خود و حواجز
 در کتب آن مانند ناله عشوا دست و پا بسیار زده و
 وجوه رنگه در سند آن آورده که در کتاب تقلید المکارم
 هم مقلوع الاذناب گردیده من شاد فلیرج الله
 لكن جمیع است از بی انصافی حضرت که مامات خود را
 هم الهامات و کرامات میدانند و از وجه من را می
 رفته بمقام من ترا می رسیده بخویر رویت رب العزت
 نموده خواهی پریشان را تلقی قبول مغرمانند و خواهی
 راست است گویند انکه کتب می نمایند شاید عدل این دعوی
 انکه در کتاب شان المیزان در ترجمه حسین عثمان
 مرقوم است هومن رجال البخاری القته ثبت رجا
 بالنص من المعروف ان زین العابدین

قال رايت رب العزة في مناه فقال يا يزيد لا
نكتب حديثه يعني جرير بن عثمان فانه بسب عليا
خطيب كزاز اعظم علمائنا استسبب في روايت ابن
رويا و ترجمه جريره ذكره في ووالشيخ عبدالعزير و هو
در كتاب در عين في فثيرات النبي الامين ميفرايد اخريه
سیدی و والدي انه كان مرصيا فرأى النبي في النوم
فقال كيف حالك يا بني ثم بشره بالشفاء و اعطاه
شعرين من شعور حسيه فتعالى مرضه في الحال و لقبته
الشعرتان عنده في اليقظة فاعطاه احداهما في
عندي و شيخ عبدالوهاب بن احمد بن علي شواني كذا
اكاير علمائنا اهل خلاف است در كتاب بواقيت و جواهر
مفرايد كان حمزة بن الزيات يقول قرأت سورة
السنين على الحق تعالى حين رايت فلما قرأت تنزل
العزير الرحيم فرود على الحق تنزل بفتح اللام و قال

التي انزلت تنزيلا وقال قرأت عليه جل وعلى ايضا
 سورة طه فلما بلغت الى قوله للعالى وانا اخترناك فاضل
 مذکور باسمه دعوى فضل وكمال وادعای سلام وایمان بهدایانا
 حمزه بن زيات ناقص عقل السمع رضا قبول نعمه بان كوثبات
 ايمان واذعان آورده میفرماید منی قراة بر رخیه الهی
 نعوذ بالله من امثال هذه الاعتقادات الفاسدة
 فی حق کلام الله الذی لا یائیة الباطل من ین یدیه
 ولا من خلفه فانیتهوا لها العفلة عن رقدة العفلة
 فقد حصص الحق ولاح والصحیح حق الا یضاح واطفوا
 المصباح فقد طلع الصباح والذیك قد صبح قوموا
 یا توم الصلوة خیر من النوم **قالت الجماعة** حاله وایا
 فقیهه بایه شینه مذ صلب الی حنیفه ان من انکر خلافة
 الصدیق او عمر فهو کافر علی خلاف حکاه لبعضهم
 قال الصحیح ان کافر والمسئلة مذکوره فی کتبه فی الغایة

المسروحي وفي الفتاوى الظهيرية وفي الاصل لمحمد بن
الحسن وفي الفتاوى البيهقيّة فانه قسم الرافضة
الى كفار وغيرهم وذكر الخلاف في بعض طوائفهم وفي
من انكر امامته الي بكر ونعمان الصحيح انه يكون في المحيط
عن محمدا لا يجوز الصلوة خلف الرافضة ثم قال لانهم
انكروا خلافة الي بكر وقد اجبت الصحابة على خلافة
وفي الخلافة من كسبهم وان انكر خلافة الصديقين
فهو كافر وفي سمة الفتاوى والرافضة المستغالي الذي
نكر خلافة الي بكر لا يجوز الصلوة وفي المنعياي و
ونكر الصلوة خلف صاحب هوى او بدعة ولا يجوز
خلف الرافضة ثم قال وحاصله ان كان دعوى بكوته
لا يجوز ولا يجوز وكبره وفي الفتاوى البيهقيّة من
انكر امامته الي بكر رضي الله عنه فهو كافر وقال بعضهم
هو مبتدع والصحيح انه كافر كذلك من انكر خلافة

عمر في اصح الاقوال وله يتعرفن اكثرهم الكلام على ذلك
 قال ابو يعلى الجبلي الذي عليه الفقهاء في سب الصحابة
 الكان مستحلاً لذلك كقروان لم يكن مستحلاً ففسق
 ولم يكفر قال وقد قطع طائفة من الفقهاء من اهل الكوفة
 وغيرهم يقتل من سب الصحابة وكفر الراضية و
 قال محمد بن يوسف العرابي وسئل عن سب ابا بكر
 قال ما قرئ تصلي عليه قال لا وممن كفر الراضية احمد
 بن حنبل بن ابي بكر بن هاشم وقال لا يوكل في اجمعهم
 لا تم مرتدون وقال عبد الله بن ادريس احد امته
 الكوفة ليس للراضية شفعة لانه لا شفعة الا
 للمسلم وممن قال لوجوب القتل على من سب ابا بكر وعمر
 عبد الرحمن بن ابي بصير الصحابي رضي واجتج الملكون
 للشيعة والخوارج تكفيرهم اعلام الصحابة وبنيت
 النبي عم في قطوعهم بالحنسة وهو احتجاج صحيح في من

عليهم تكفيراً أولئك وقرآن أئمة الحنفية كفرُوا من أئمة
خلافه إلى بكر وعمر والمسلية في الغاية وعزها من
كتبهم كما مر في الأصل لمحمد بن حسن بن الظاهر النعمان
الحمد وأذلك عن امامهم أبي حنيفة وهو أعلم بالروايف
لأنه كوفي والكوفة مسقط الرافض والروافض طوائف منهم
موجب تكفيره ومنهم من لا يحجب تكفيره فإذا قال أبو حنيفة
بتكفير من بنى إمامة الصديق فالتكفير سبابة ولا عنه
عند لا أولى صواعق محرقة قال هشام بن عمار سمعت
مالكاً يقول سبب بكر وعمر قتل ومسيب عائشة
قتل لأن الله تعالى يقول فيما يعظم الله أن يعود
والمثله أبدأ أنكنتم مؤمنين ثم رأيت ما فقد خالف
القرآن ومن خالف القرآن قتل قال ابن حزم هذا
قول صحيح مر في الخبر الصحيح لا نسبوا أصحابي من أحبهم
أحبني ومن أبغضهم أبغضني ومن آذاهم آذاني

وهذا يشمل سائر الصحابة إلى آخر كلام الجماعة حيث
 تطويل بلاطيل لوجه اعراضه من نقل تمام عبارات من انهم
 نقول في موضع الشبهة **این روایات سخیفه و اقوال ضعیفه**
 معارضت باقوال علمای اعلام از متکلمین و فقهای سنین
 قال فی شرح المواقف قد کفر الروافض و الخوارج لوجوه
 الاصل ان القدح فی اکابر الصحابة الذین لبسوا لهم
 القرآن بالترکیه و الايمان تکذیب للقران و للرسول **حیث**
 اشنی علیهم و عظیم فلیون کفر اتلنا لثناء علیهم **خاصه**
 ای لاننا فی القرآن علی واحد من الصحابة مخصوصه
 وهو لاء قد اعتقدوا ان من قد حو افیه لیس داخل
 فی الشناء العام الرار فیه خاصه و الیه اشار بقوله
 و لا هم داخلون عندهم فلا یكون قد حو فیه تکذیباً
 للقران و اما الاحادیث لوارده فی ترکیه لبعض معین
 من الصحابة و الشهاده لهم بالجینه من قبل الاحاد

فلا يقر المسلم بالكارها ويقول ذلك الشاء عليهم
 وتلك الشهادة لهم مقدران بشرط سلامة العاقبة
 ولم يوجد عندهم فلا يلزم كذا يبرهن للمرسول الثاني
 الاجماع منعقد من الامة على تكفير من كفر عطاء الصحابة
 وكل واحد من الفريقين يقر لبعض تلك العطاء فيكون
 كافرا قلنا هو اي من كفر جماعة مخصوصه من الصحابة
 لا مسلم كونهم من اكار الصحابة وعظمايهم فلا يلزم
 كفرهم الثالث قوله من قال لاحيه المسلم با كفر فقد باء
 بباي بالكفر قلنا احاد وقد اجتمعت الامة على ان الكار
 الاحاد ليس كواو مع ذلك نقول بالمراد مع اعتقاد انه
 مسلم فان من ظن بمسلم انه يهودي او نصراني فقال
 له يا كافر لم يكن ذلك كورا بالاجماع انتهى وعلامة سوطي
 ورواية شرح نقابة كفته ان المتبع ان كفر فواضح ان
 لا يقبل وان لم يتوفى قتل والا لا دى الحارة كثير من الامة

مما رواها الشيعة والقدرية وغيرهما وفي الصحيحين
 من روايتهم ما لا يحصى لان بدعتهم بالتاويل
 مع ما هم عليه من الدفان والصفان والتمزيق
 الحياتة انتهى وذهب في كتاب ميزان الاعتدال
 ترجمه ابن بن ثعلب في فوده انه شيعي صلب لكن صدوق
 وصدق لنا وبدعت له قال احمد بن حنبل وابن معين
 والوحاشي انه ثقة وذكره ابن عدي وقال انه كان
 عالما في التشيع ان قيل كيف يحكم بثقه المتابع
 مع ان العدالة المنافية المبدعة ما خودة في
 ثلث الثقة قلنا الغلو في التشيع والتشيع بلاد
 غلو كان كثيرا في التابعين وتبع التابعين مع انهم
 كانوا من اهل الدين والصدق والوسع فلو روي
 عنهم هو لاء مع كثرة نعم لضع كثير من الاثارة

النبوية وهذا مفسد لا انتهى ازين عبارت كبرت
وافرط الشيخ در تالعين و تتبع تابعين و تدوين و صدق و
لقدع ايشان و اصح و لايج منقول من حقايق مفتيان كه انهارا
كافر ميدانند ب تالعين من نمايند عجمت از بنجاعت كثر
السهره كه رواست هو كره روايت من مرالى او راى من رالى
را كه عن قرب نوشته بودند برودير فرسوش كردند بى خود
نيك انصاف نمايند كه مطابق اين روايت حضرت ايشان
را چه ميتوان گفت من حفر بنز لا خد فقد وقع فيه
چاه كن را چادر پيش و در شرح نخته افكار ملك قارى
مزبور است و هو اى ما ذكر من الطعن في الراوى ثارة
ليكون المخالفة العقيدة وهو موجود قد بما
و حديثا لا ينبغي اى لا يجوز اطلاق الجرح اى بما
ذكرناه من مخالفة العقيدة فإنه تحيل به الدلالة
لا لسداد باب الروايت ولنا وجد الشيعى والناصبى

في رجال الصحيحين انتهى وهو لو عبد العلي از فضل جور
 با وصف فرط تعصب و لصلب سيار در شرح مسلم اسلام شهور
 مسد داشته جبار و در ذيل شرح عبارت ما تن الكار لفظي
 كفر عند اكثر الحنيفة خلافا لاطالفة و من بيها لم يكفر الروا
 حين نوشته مع كونه منكرين لخلافة خليفه الرسول
 حقا و قد انعقد عليه الا جماع من غير ارتباب هذا
 نظايره يدل على ان عدم تكفيرهم مخصوص عن لا يرى
 الكار حكم الا جماع كقرا و اما عند من يرى الكاره
 كقرا و هم كافرين و ليس كذلك فان الصحيح عند
 الحنيفة انهم ليسوا بكفار حتى قتل شهادتهم الا
 الخطا بيته و قد نص الامامه على عدم تكفير احد من
 اهل القبلة و الشيخ ابن الهمام و الكان مثله في فتح
 القدير في مسئله امامة المبتدع الى التلغير لكن
 قال في كتاب الجرح لعدم تكفيرهم و ما روى

ع
 و در شرح عقايد عضديه بعد اول
 احكام محكومين كذا ضمن نوشته و اما
 غير ذلك كالقائلين بخلق النور و
 انقاد صين فما احكام النبي ما
 رايه حسب بلوغه و اما فيما هو حسب
 تنقيته فهم فيه يكفرون و كذلك
 قد نفي عايشه و سب الصحابه بغير
 و ليس يكفر على الاصح في تدبير الشافعي
 فالعامل به مستبعد وليس كما قرئ

ص
 و اما في البيهقي الى اخره
 حكم الشهادة فاما روايه هذا القسم و هو
 انفاق المعادل فتعول على الاطلاق
 وعند بعضهم قتل شهادتهم ما روى
 من انتفاة الكذب فان من
 اختار عن الكذب عن غير الرسول
 كان أشد ذرا من الكذب عليه لانه
 اعظم خيانتة فيقبل روايه
 كما يقبل روايه

عن الامامين الهمامين ابي حنيفة والشافعي من عدم
 جواز الصلوة خلفهم قال ليس للقرهه كما زعم هو بل لانهم
 ينكرون الجماعة ولاما مته فلا يتوون الصلوة
 الله تعالى عند امامته ولققدان النبى بطل صلواتهم
 فنطل صلوة المقتدين ولان بدعتهم لما اشتدت
 الى الكرافت شبهة في ايمانهم وقويت فممنع
 من الاقتداء بهم وحكم بفساد صلوة من اقتدى بهم
 وفي البحر الرائق حقوق تفصل ببيع ان تكفير الروافض
 ليس مذهبا لا آمننا المقدمين وانما ظهر في افواه
 المتأخرين فالوجه من عدم تكفيرهم ان تدبيرهم
 اوقع فيما اوقع فهم انما وقوا فيما وقوا فمما زعمنا منهم انه
 دين محمدى والكان زعمهم هذا باطلا غير مشوب
 باحتمال ريب فيهم وما لكذا لولا محمد ص في زعمهم وهم غير
 ملتزمين والتزام الكفر كقولون لزومه واما الكارهم

فا

الحج

المجمع عليه والكان الكار جلي ونشاء من سبفا صفة لكن
 ليس الكار جمع اعترافهم انه مجمع عليه بل ينكرون كونه
 كذلك لشبهة نشاءت لهم الكانت باطله في نفس الامر
 وهي زعمهم ان امير المؤمنين عليا انما باع لقيه وجوفا
 والكان هذا الزعم منهم باطلا مما يضحك به الصبيان
 وامير المؤمنين علي بن ابي طالب هذه التقيية الشيعة
 واليه هو يرى لا ريب في انه يرى فرضه الشبهة
 والكانت شبهة شيطانية وانما جبر عليهم الوسائط
 الشيطانية لئلا يمانعوا عن التلقي وانما الكفر الكار
 المجمع عليه مع اعترافهم انه مجمع عليه من غير تاويل وهل
 هذا الا كما اذا انكر المنصوص بالنفس القطع بتاويل باطل
 وهو ليس كقولنا هذا انتهى وانما عبارات معتد بها
 ووقاعده هي ما يدعي انك قول تكفير شيخي في ضعيف سخيف
 واما الذين هم بين سفيه البوحيفة وشافعي بلدا احد از ابي سفيان

شان قابل تکفیر شمعان بنوده اند لکن ماخرین شان قابل
 باین قول گفته اند هم نزد حنیفه عدم تکفیر صحیح و ثابت و هذا
 القدر لنا کما هو لیس الخاف دوم اینکه با وصف اینکه
 بتخمیر این شارح مسلم الثبوت نزد اهل کنت مسلم الثبوت
 است تا اینکه به لقب نوح العلوم در میان شان شهرت یافته در
 مقام این کرمواج مصداق هذا طمع اجاج طرفه داد و بجز داده
 طوفانی عجیب بر باساحه و بار الکاب بهمان عزیز پر دخته
 خود را در گرداب کدک و اخترا انداخته سنا و الکار نماز حیات
 و امامت آن بویا مایه نموده و ساد این اسناد بر اطفال
 و بستان که فی الجمله از مسایل مشهوره شعبان اطلاعی داشته باشند
 پوشیده نخواهد بود فضلا عن الفضلاء ان هذا الاثریه
 بلا مریه سبحانه که هذا جهات عظیم کاش اقتضای
 اظهار جمل یا کمال خود میفرمود لکن بمقتضای التوفیق
 لکل حیثین ما بین ما بین خود را هم همراه خود در گرداب

بلاکرت

هلاکت کشیده و گفته که منع آنها از اقتدایه شیعه مستثنی بر همین مسئله
 سفرات است و حق است سحر ایشان اگر باشد در باب است
 میزانیه و الحجات فلسفیه قطبیه بوده با اما در علوم دینیه فنون
 معارف یقینیه پس اجنبیت ایشان ظاهر و باهر و چون حال عدم
 و قوفشان بر مسئله و غیره سابقه در یافته شده پس حال
 عام بسیار اصولیه هم باید شنید در مسئله خلق افعال عباد
 در شرح مسلم بگویدیم ان الشيعة الشيعة يقولون ان للعالمی
 بقدر العبد و ان الحسنات لو بها ان خلق القبيح قبيح
 وليس الامر كما ظنوا كيف وقد جهلوا ان الخلق اعطاء
 الوجود وهو خير فحرف وانما التفاضل بها بالنسبة
 الحاديات المتصفت فانه يوجب اللائم وهذا الراى اشبه
 بر المحسوس فانهم يقولون بالواجبين احدهما خالق الخير
 والاخر خالق الشر لاجل هذا الزعم والشيعة ايضا قالوا
 بخالقين خالق الخير و خالق الشر الى آخر كلامه الذي

بزنید فی ملائمه حلامه انیکه احد از شیعیان قایل باین قول نیست
و چون این متبحر جاهل محض بمسائل بزرگ خودت در کتاب
این کذب شده با تخیلات متصور افترا نموده و علاوه بر تشکیک
در مسایل اصلی و فرعیه حال بتجدد فنون عقلیه هم باید دید که
اعطای وجود صفت را اگر چه بشر باشد خیر شمرده و التماس
باینرا شرف نمیده و ندانسته که وجود الاعراض فی النفسها هو
وجودها لمحالها پس وجود ان فی نفس وجودها بطبیعی است
گمانین فی محالها فی مباحث الهیات البسیطه و المركبه
قبولن الجهالات المركبه و من شاء الاطلاع علی تمام کلامه
و بعضی فتوحات خلیج الی صورم الالهیات بالحد تلقیت این
شارح بحر العلوم بصیغه جمع محلی باللام که بقیه عموم است
از قبیل شمیمه زنگی لکافور و اطلاق بصیغه جمع بکون غایبها
لا لقی الا بصار و لکن تعنی القلوب التي فی الصدور و بهذا

فی کمال الظهور کالتور علی شایسته الطور و من لم یجبل الله له
 نوراً فما له من نور ختم و لصیحة و رفع للملائمة و الفصیحة
 محضی مانند که بقیه عبارات حضرتان چون عالی از الطویل
 بلا تاویل بوده اعراض از نقل آن و اعراض بر آن بنا
 نبود مگر تنبیه بر تفریح بدیع و تشیع شیخ که در آن بکار برده
 لازم بندار شده حضرت مذکورین در مقامی از آن ^{شسته} _{اند}
 اند که مناکحت زن و دسنی و شیعی یا یکدیگر مذنب صحیح که
 حکم بکفر آنهاست روایت چرا که در مناکحت شرط است
 که بر دو زوج و زوجه از اهل اسلام باشند و قال الله تعالی و لا
 تنکحوا المشرکات حتی یؤمنن و ایضا و لا تنکحوا ^{المشکین} _{المشکین}
 حتی یؤمنوا الایه و بعد ازین عبارت فرموده اند که هرگاه
 احد از زوجین اسنین شیعی شود و سب صحابه نماید مرتد میشود
 و نکاح باقی نمماند و بعد از آن نکاح بر ولدی که تولد شود بلا سب

ولد زنا خواهد بود انتهى ملخص كلامهم و بهر يزين في كلامهم
 بنا بر این فتوی حضرت معاویه و عمر و عاص و احراب
 شان از تابعین و اصحاب کسب و سبب جناب لایتما
 را شعار خود ساخته بالابی منابر اقدام و قیام بان منبر
 اند از جمله کفار و مرتدین بوده باشند پس انکه ایشان
 بالتمام باطل و فاسد یازند که اسلام را در زمین شرع
 دانسته اند و در صورت شرک وارد اسلام و ایمان
 کما و کلام منت بالله را چه مصرف پس لا دانه با لایتما
 یقیناً ایشان ولد الزنا و حرام زاده بوده باشند و تخفیف
 است تخمین فرق اجماع بر کسب است لهذا این چه بی انصاف
 کسب تخمین باعث کفر باشد و سبب نفس رسول و ترویج
 بتول موجب کفر نباشد اگر دیده انصاف که بیبا
 باشد میداند که تخمین را با حضرت چه نسبت بودن چه

لینت

بسم الله الرحمن الرحیم
 در جواب فتوی حضرت معاویه و عمر و عاص و احراب
 شان از تابعین و اصحاب کسب و سبب جناب لایتما
 را شعار خود ساخته بالابی منابر اقدام و قیام بان منبر
 اند از جمله کفار و مرتدین بوده باشند پس انکه ایشان
 بالتمام باطل و فاسد یازند که اسلام را در زمین شرع
 دانسته اند و در صورت شرک وارد اسلام و ایمان
 کما و کلام منت بالله را چه مصرف پس لا دانه با لایتما
 یقیناً ایشان ولد الزنا و حرام زاده بوده باشند و تخفیف
 است تخمین فرق اجماع بر کسب است لهذا این چه بی انصاف
 کسب تخمین باعث کفر باشد و سبب نفس رسول و ترویج
 بتول موجب کفر نباشد اگر دیده انصاف که بیبا
 باشد میداند که تخمین را با حضرت چه نسبت بودن چه

نسبت خاک با عالم پاک کجا خطیب منبر سلوئی و کجا قابل اقبلوئی
 اقبلوئی کجا قالع با خیر و کجا قابل لولا علی لهدک عمر
 این اشتریا من الشر و این منعامه عن الکفر اطلاق کفر اطلاق
 گری ان المنعامه فی الغری و سابقا و استیکه باعتراف
 علماء شان علو فی التشیع و تشیع بلا علو در بیان
 ما بین شایع و زالیع لیه و اکثر از آنها روایات و آیات
 صحیح کما روایت از صحاح و غیر صحاح بوده اند پس کلام ما بین
 شایع و زالیع لیه و اکثر اینها را با تمام باطل و فاسد
 ساختن و اولاد آنها را اولاد زنا انگاشتن بیش بر پا
 خود ردن است پس بسبب التفات مخاطبیا الی الحفرا
 سگویم که انک از حوا غفلت بیدار و از سرستی
 عصبیت پوشیار شوید و چشمها بالید و واکنید و
 نظر انصاف به بینید که احوال شما خودیست و قدف

و انہام اصحابنا بعین بینا میدود و دشنام بخش میدید و
 باز سبین را کافر میدانید و طعن بر ما مینمائید خود
 فضیحت و دیگر را نصیحت یعنی چه حدیث من رانی
 اورای من رانی را بیا و آرید اگر عدل تحقیقی نباشد
 گوید باش رعایت عدل تقدیر سم لازم با خود از راه
 ادب چیزی نمیتوانم گفت لکن شعرا را چه میتوان گفت
 یکی بزبان عربی گفته **ذهب الحمار لیسیتفید**
لنفسه قرأ قات و باله اذنان و دیگر در مکتون
مضمون را بنظم فارسی چنین گفته طعن بر سیر کامل از شمار
ناموزون زنده خرد گزینش کند بوخندہ برگردون زنده
 حالبا شمارا بجز اسپاریم و سیعلم الذین ظلموا ای
 سقلب ینقلبون والسلام علی من اتبع الهدی
 و لنتیم الکلام فی هذا المقام فانه کاف فی اثبات

المرام

المرام واخر دعوات الحمد لله رب العالمين
 والصلوة على سيد المرسلين وآله المعصومين
 واصحابه المقبولين ما دارت السموات حول

تتوزع الملوك الارضين
 قام شارع من شارع اسع اللاد
 اذ تلبثت في فناء
 تم بالخبر والبركة
 في شهر ربيع الثاني سنة 1300







